بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 9 آبان 1395.

بحث سر این بود که آیا به استصحاب می شود برای اثبات برائت تمسک کرد؟ تقریب اول استصحاب، استصحاب برائت جاری در حال صغر بود. عدم تکلیف در حال صغر را به حال کِبَر استصحاب کند. خب اشکالاتی در آن مطرح بود. اشکال سوم این بود که عدم تکلیف در حال صغر، از باب لا حرجیه عقلیه است و در حال کِبَر از این باب نیست. بنابراین، این دو تا عدم هست. مرحوم آقای صدر اینجا دو تا اشکال مطرح کرده بودند. یک اشکال این بود که این دلیل اخصّ از مدعا است. چون همیشه عدم تکلیف در حال صِغَر، به جهت لا حرجیه عقلیه نیست. بعضی وقت ها ممکن است شخصی که صغیر باشد، عقلا تکلیف در حق او جایز باشد ولی شارع مقدس، تکلیف را در حق او جعل نکرده باشد. این یک نکته.

نکته دوم اینکه، اعدام به تعدد ملاک، عدم به تعدد ملاک متعدد نمی شود. بلکه تعدد عدم به تعدد مضافٌ الیه آن است. خب ما در مورد اشکال اول عرض کردیم که اخص از مدعا است درست نیست. به هر حال ولو کودک عقلا تکلیفش جایز باشد، ملاک عدم تکلیف کودک با ملاک عدم تکلیف بزرگ مختلف است. عدم تکلیف کودک به خاطر قصور نوعیه عقلش است. چون در نوع موارد عقلش قاصر هست، شارع تکلیف را برداشته است. البته یک حدی هم تعیین کرده است. در مورد بزرگتر، به خاطر قصور عقل نیست. اگر تکلیفی نباشد به خاطر اینکه ملاک نداشته است. و شرایط تکلیف در آن مورد نبوده است. پس اگر از اشکال دوم غمض عین کنیم که به جهت تعدد ملاک، عدم متعدد نمی شود، اشکال اول وارد نیست. چون به هر حال ملاک عدم تکلیف در حال صغر، با ملاک عدم تکلیف در حال کِبَر متفاوت است.

سؤال: قصور نوعیه یعنی ملاک حکم شرعی

پاسخ: بله یعنی شارع مقدس، دیده است که چون معمولا افراد قصور دارند، یک حدی هم باید تعیین کند. این جور نیست که روز قبل از تکلیف، طرف عقلش کم باشد و روز بعد از تکلیف زیاد باشد. به هر حال لزوم تعیین محدوده، خودش اقتضا می کند که یک حدی را شارع مقدس تعیین کند. این مجموعه باعث می شود که شارع تکلیف را از صغیر بردارد. ولی این ملاک به ارتفاع شرعی تکلیف از کبیر ارتباطی ندارد.

اما مطلبی که ایشان فرمودند که عدم، به تعدد ملاک معدوم نمی شود، عرض کردم که اصل این مطلب را ایشان در مورد وجودیات هم مطرح فرموده اند که شیء به تعدد عللش متعدد نمی شود. یک وصف مثلا به تعدد علل ثبوتش متعدد نمی شود. به تعدد موصوفش متعدد می شود. که در جای خودش گفتیم که این مطلب درست نیست. البته آن مطلبی که ما می گفتیم که، می گفتیم که عقلا اصلا معلول تمام هویتش از علت است. معنا ندارد که علت متردد شود، معلول عقلا متعدد نشود. بله عرفا ممکن است آن علت را در نظر نگیرند. ولی تمام هویت معلول به علت است و نمی شود که بگوییم حقیقتا به تعدد علّت، معلول متعدد نمی شود. در مورد عدم به این شکل نمی شود بحث را مطرح کرد. چون اصلا عدم هویتی ندارد. لا میز فی الاعدام من حیث العدم. ولیکن یک نوع اعتبار عقلی در مورد تعدد وجود دارد. ممکن است که بگوییم که آن اعتبار عقلی در جایی که علت عدم متعدد باشد، آنجا هم جاری می شود. یک توضیح کلی در مورد علّت عدم ها عرض کنم، یک شیئی برای اینکه موجود بشود باید مقتضیش موجود باشد شرطش محقق باشد و مانع مفقود باشد. خود مقتضی ممکن است که اجزاء مختلف داشته باشد. شرط ممکن است شرایط متعدد داشته باشد. مانع ممکن است یک شیء مانع های عدیده داشته باشد. در نتیجه، یک شیء برای تحققش به اجتماع چیزهای مختلف نیاز هست. یعنی اجزاء مختلف مقتضی، شرایط مختلف، انهدام موانع مختلف، خب هر یک از اینها، وقتی تحقق نداشته باشد، هر یک از اجزاء علت تامه اگر تحقق نداشته باشد، چه اجزاء وجودی آن مثل آن که مربوط به مقتضی و شرط هست و چه اجزاء عدمی اش، آن که مربوط به عدم المانع هست، شیء معدوم می شود. خب یکی به خاطر مثلا یک جزء مقتضی نبوده است شیء معدوم شود ولی آن یکی به خاطر اینکه آن جزء دیگر نباشد معدوم شود، آیا اینکه عقلا شیء را متعدد باید حساب کرد یا خیر؟ خیلی خب مهم نیست. چون واقع آن این است که حقیقتا شیء متعدد نمی شود. چون عدم است. عدم تعدد آن چنانی ندارد. ولی شاید بیشتر بحث را روی این محور ببریم که آیا نحوه انعدام شیء به انعدام اجزای علت تامه در نظر عرف تأثیر می کند یا خیر؟ بیشتر بحث را روی نظر عرف و تعدد عدم به تعدد نحوه علّت شیء ببریم.

سؤال: یعنی این عدم به سبب عدم شرط است

پاسخ: عدم مقتضی است، عدم مانع است، عدم کدام شرط است؟ وجود کدام مانع است؟ عدم کدام جزء است؟ چیزهای مختلف ممکن است باشد. آیا عقلا همه اینها را متعدد حساب می کنند یا واحد. اعتبار عقلی، آن هم یک نوع مسامحه عقلی است. چون خیلی نمی شود برای مسامحه عقلی برهان صد درصدی اقامه کرد. عمدتا این هست که آیا با تفاوت نحوه انعدام شیء، آیا عرفا عدم متعدد می شود یا خیر؟ من تصور می کنم که در جایی که مختلف السنخ باشد به خصوص. مثلا یک شیء حدوثا به جهت نبودن مقتضی منعدم باشد ، بقائا مقتضی موجود باشد ولی شرط آن نباشد. این جا شاید روشن تر باشد که عرف این عدم را دو تا عدم می داند. به خصوص در جایی که سنخه علت ها متفاوت باشد از جهت وجودی عدمی. مقتضی و شرط وجودی است. عدم المانع عدمی است. یعنی فرض کنید اگر حدوثا یعنی در زمان یقین علت عدم، امر عدمی باشد. به خاطر عدم المقتضی یا عدم الشرط باشد ولی بقائا به جهت وجود مانع باشد اینجا باید عرف روشن تر عدم را دو تا عدم بداند. ولی در ما نحن فیه، حالا می خواهم این را تطبیق کنم. ببینید یک موقعی ما می گوییم که صغیر، عقلا تکلیف در موردش معقول نیست. آن صغیری که عقل ندارد را شما در نظر بگیرید. نمی دانیم حالا که کبیر شده است و معقول است مانعی وجود داشته است یا نداشته است یا از جهت دیگر اجزاء مقتضی تکلیف در حقش بوده است.

سؤال:...

پاسخ: آنهایی که می خواهند بگویند کلی قسم ثالث می شود دیگر. مشکلشان این است که استصحاب کلی قسم ثالث است.

عرض من این است که اگر در صغر به علت عدم وجود مقتضی تکلیف نباشد. در کبر به خاطر وجود مانع، مقتضی موجود است ولی به خاطر وجود مانع تکلیف نیست. این عرف خیلی با این مساعد هست که بگوید که اینها دو عدم هست نه یک عدم. یا آن جایی هم که در صغر، مقتضی موجود است یعنی امکان تکلیف هست ولی شارع به جهت قصور نوعی عقل صبی تکلیف را مرتفع کرده است، اینجا شاید به آن روشنی نباشد. یک مقداری اینکه عدمی که به خاطر قصور نوعی باشد با عدمی که به خاطر قصور نوعی عقلی نباشد، آنها را شاید عرف مثلا یک عدم بگیرد. حالا دیگر اینها خیلی برهان بردار نیست. من به هر حال تصور می کنم که در تمام این موارد، عرف عدم تکلیف در حال صغر را با عدم تکلیف در حال کبر مختلف می بیند. حالا چه عدم تکلیف در حال صغر به خاطر این است که عقلا تکلیف معقول نیست یا عقلا تکلیف معقول است و شرع به جهت ملاحظه اینکه نوعا صغیر قصور عقلی دارد تکلیف را برداشته باشد. این با عدمی که در حال کبر هست با هم دیگر فرق دارد. این اشکال سوم

اشکال چهارمی که اینجا ذکر شده است این است که گفته اند موضوع عرفا تغییر کرده است. که چون به نظر عرف به مناسبات حکم موضوع، سباوت جزء موضوع هست. و مقوّم موضوع رفع تکلیف است. بنابراین با تغیر موضوع استصحاب جاری نمی شود. خب بحث اینکه تغیّر موضوع در چه صورت صورت می گیرد یا صورت نمی گیرد بحث مفصلی است که عرض کردم در بحث تعادل تراجیح به آن مفصل پرداخته ایم و در همین رابع هم یک کلامی که آقای حائری دارد اگر صدر و ذیل کلام آقای صدر را اگر تقریب را توجه کند می بیند که بعضی جاها تقریب به عدم بقاء موضوع بر می گردد و بعضی جاها به عدم بقاء محمول بر می گردد. ؟؟؟(20/14)

من حالا عبارت آقای حائری را می خوانم ملاحظه فرمایید.

الرابع، دعوی تغیر الموضوع عرفا فان العرف من باب مناسبات الحکم الموضوع یری ان السبا مقومٌ لموضوع الرفع القلم فی تلک الحاله. و یحکم بان العدم الثابت فی حال الصغر لصغره عدم معنونٌ بعنوان العفو للصغر و القصور المحدود من قبل الشارع بحد المعین

ببینید، این اولی که شروع می کند موضوع رفع قلم را مطرح می کند. ادامه اش که می رویم رفع روی محمول. عدم الثابت فی حال الصغر، می گوید با این عدم ثابت فی حال کبر متفاوت است. این عدم محمول ما است نه موضوع ما.

و بمجرد وصول ذلک الحد یتبدل الموضوع و لو کان تکلیف بعد هذا المعدوما ایضا فکان هذا عدم آخر فی نظر العرف

این عدم آخر مال محمول است نه مال موضوع

و حاصل ان حیثیه الصغر فی نظر العرف حیثیه تغییریه و مقومهٌ للموضوع فعدم تکلیف الکبیر یعتبر مغایرا لعدم تکلیف الصغیر. و لا ؟؟؟(40/15)

احدهما بقائا للآخر و استصحاب عدم تکلیف الصغیر غیر جارٍ لانقطاعه القطع

و حالا این به طور کلی در بحث این را ما در همان بحث عدم بقاء موضوع ذکر کردیم که خیلی جاها اشکال عدم بقاء موضوع، بخواهد تقریب دقیقی شود باید به اشکال عدم بقاء محمول برگردد. حالا آیا واقعا باید برگردد یا خیر مفصل آنجا بحثش را کردم. مثلا ببینید، فرض کنید که یک شخصی هست که رییس من بوده است. به خاطر ریاست لازم بوده است که من احترامش کنم. حالا از ریاست افتاده است نمی دانم که این سید هست یا نیست که به خاطر هاشمی بودن هم احترام داشته باشد یا خیر. خب اینجا، گاهی اوقات مطرح می شود که اینجا موضوع باقی نیست. ولی شاید تقریب روشن تر این باشد که بگوییم اینجا محمول باقی نیست. چون وجوب احترام به مناط ریاست با وجود وجوب احترام به مناط هاشمیت دو تا وجوب است. آن وجوب اول قطعا رفته است و وجوب دوم مشکوک الحدوث است. یقین سابق نسبت به او وجود ندارد. اشکال را باید این جوری طرح کرد که اشکال عدم بقاء محمول، ما در استصحاب اتحاد قضیه متیقنه و قضیه مشکوکه را می خواهیم و اینجا قضیه متیقنه و مشکوکه ما متحد نیستند به دلیل اینکه محمول ما متفاوت است. خب این را مفصل حالا ریزه کاری هایش در آن بحث آمده است. در این بحث هم نحوه بحث این شکل، چیدمان بحث یک نوع تشویشی را به ذهن انسان می زند که حالا اشکال، دعوی تغیر الموضوع عرفا هست یا تغیر المحمول عرفا هست. این اشکال خاص اینجا نیست. اشکال اصلا در تمام موارد تغیر موضوع این اشکال وجود دارد که وقتی تقریباتش را ما بررسی می کنیم خیلی وقت ها اشکال تغیر محمول است نه اشکال تغیر موضوع. خب حالا اینها بحث خاص مورد نیست بحث های کلی است.

اما بحث خاص مورد، مرحوم آقای صدر اصل اشکال را می پذیرد. درست است همین جور است. موضوعا عدم تکلیف صغیر لصغره، با عدم تکلیف کبیر لکبره، متفاوت است. بعد ایشان در واقع پاسخی می دهند که خروج از بحث است اصلا. این پاسخی که می دهند، می گویند که درست است که عدم تکلیف صغیر لصغره، بعد از کبر، آن عدم از بین رفته است ولی در هنگامی که شخص صغیر بود، عدم تکلیف کبیر هم صادق بود. از باب سالبه به انتفاع موضوع. چون قبل از اینکه طرف متولد شود، آن تکلیفی که برای کبیر احتمالا ثابت است، قبل از ولادت این طرف هم ثابت نبود دیگر. موقع صغیر بودن هم ثابت نیست. چون آن تکلیف، تکلیف کبیر بود. تکلیفی که به مناط کِبَر هست، آن تکلیف قبل از اینکه شخص کِبَر شود، ثابت نیست. همچنان که قبل از اینکه این شخص اصلا موجود شود، تکلیف کبیر بما هو کبیر موجود نبوده است، زمانی هم که صغیر هست تکلیف کبیر بماهو کبیر معدوم است و موجود نیست. بنابراین این از سنخ استصحاب به اصطلاح سالبه به انتفاع موضوع. شبیه استصحاب عدم ازلی. البته عدم ازلی به آن معنا نیست ولی با عدم ازلی و اینها یک جهت مشترک دارند که هر دو استصحاب از سنخ سالبه به انتفاع موضوع هست. استصحاب سالبه به انتفاع موضوع، در حال صِغَر هم اینجا وجود دارد ما این را استصحاب می کنیم. خب این مبتنی بر آن اشکال واحد دارد. یعنی این مبتنی بر این است که ما استصحاب عدم ازلی را جاری بدانیم. خب همان اشکالی که حاج آقا و اینها می کنند. حاج آقا دو اشکال در مورد استصحاب عدم ازلی دارند. یک اشکالشان این است که سالبه به انتفاع موضوع عرفی نیست. این یک. مطلب دوم اینکه

سؤال: یعنی اطلاق روایت نمی گیرد آن را؟

پاسخ: طبیعتا وقتی عرفی نباشد، لا تنقض الیقین بالشک آن را نمی گیرد. برای اثبات موضوع یقین و شک باید قضیه متیقنه و قضیه مشکوکه عرفیه وجود داشته باشد. عرف اینجا یقین و شک را موجود نمی بیند. این یک اشکال. اشکال دوم این است که ایشان می گویند که عدم ازلی، که عدم سالبه به انتفاع موضوع هست، و عدم نعتی که سالبه به انتفاع محمول هست اینها دو تا عدم است. تعدد عدم وجود دارد و بنابراین چون ملاک، ملاک نظر عرفی است این عدم ها بقاء هم دیگر نیستند.

حالا من این فرمایش دوم حاج آقا را با الهام از بعضی از صحبت هایی که در صحبت های آقای خوئی، و آقای صدر و آقای حائری و اینها در لا به لای این حرف ها هست، من تکمیلش کنم و توضیح بیشتر بدهم. آن این است که، ببینید یک نکته ای که باعث می شود که این دو عدم در نظر عرف تعددش روشن تر باشد، این است که عدمی که به نحو سالبه به انتفاع موضوع هست، یا عدم ازلی هست، عدم غیر مستند به شارع است. شارع بماهو شارع این عدم را ایجاد نکرده است. چون اصلا موضوع نبوده است که این را بخواهد شارع،

سؤال:...

پاسخ: مال شارع بماهو مکوّن الاشیاء است. در دایره تشریعیات نیست. شارع بماهو شارع این عدم را ایجاد نکرده است. چون تحقق موضوع به دست خالق اکوان بوده است، عدم محمول به عدم موضوع هم از این جهت جزء امور تکوینیه به جهت خلقت اشیاء هست. پس عدم ازلی و عدم سالبه به انتفاع موضوع، عدم غیر مستند به شارع است. و عدم نعتی و عدم محمولی، این عدم مستند به شارع است. و این مستند بودن و مستند نبودن، باعث می شود که در نظر عرف این عدم ها متعدد بکند.

سؤال:...

پاسخ: عدم نعتی اینکه، فرض کنید که مثال معروف استصحاب عدم ازلی، می گویند این مرأه قبل از وجودش قرشیه نبوده است. قرشیه نبودنش قبل از وجود به خاطر اینکه شارع این را موجود نکرده است. البته نه شارع، خداوند سبحان که موجودات را محقق می کند چون این خانم را موجود نکرده است به تبع عدم وجود موضوع، محمول هم موجود نشده است. ولی بعدا که این شیء موجود شده است، اگر در واقع عرض کنم در آن مثال، آن بحث اینکه می گویم در مثال ما نحن فیه است. آن استصحاب عدم ازلی استصحاب در موضوع هست. در ما نحن فیه، استصحاب نسبت به وجوب و عدم وجوب است. استصحاب عدم ازلی که می خواهم بگویم همیشه این اشکال را ندارد. در ما نحن فیه، چون عدمی که در زمان

یک موقعی مستصحب ما یک امر تکوینی است. می گوییم این زن قبل از وجود قرشیه نبوده است. قبل از وجود نمی دانیم که قرشیه هست یا نیست. قرشیه بودن یا نبودن، چه قبل از وجود باشد و چه بعد از وجود باشد، همه امور تکوینیه است. در ما نحن فیه، این جور نیست. ما می گوییم که، مثلا این شخص قبل از ولادت وجوبی در حقش نبوده است. بعد از ولادت آیا وجوب در حقش هست یا نیست. اینجا عدم وجوب ازلی عدم مستند به شارع است به وضوح، و عدم وجوب بعد از تحقق موضوع عدم مستند به شارع است. البته ممکن است ما بگوییم که در آن استصحاب های متعارف هم، یعنی عدم ازلی های عدم قرشیت هم به یک معنا این جوری است. چون در واقع ما اینکه می خواهیم بگوییم که این مرأه قرشی نیست، حکم ظاهری به قرشی نبودنش، استصحاب موضوع به لحاظ حکم است. اگر ما می خواهیم بگوییم که موضوع نیست، به لحاظ حکم است. بنابراین این استصحاب یعنی چون این موضوع،

سؤال:...

پاسخ: نه بحث اصل مثبت نیست. بحث این است که همیشه استصحاب موضوع، روحش بازگشت می کند که اثری که این موضوع دارد، آن اثر را، اثر شرعی اش است و اینها.

و یک نکته ای که اینجا وجود دارد و می خواهم الآن روی آن نکته تکیه کنم این است که، اینکه ما می گوییم که مستصحب ما باید موضوع حکم شرعی باشد، مستصحب ما یک موقعی هم حدوثا هم بقائا موضوع حکم شرعی است، خب خیلی روشن است. ولی گاهی اوقات مستصحب ما حدوثا موضوع حکم شرعی نیست. ولی بقائا موضوع حکم شرعی هست. از جهت چیزی مشکلی ندارد. لازم نیست که مستصحب حدوثا هم، یعنی در زمان یقین هم موضوع حکم شرعی باشد. همین که در زمان شک موضوع حکم شرعی باشد کفایت می کند. ولی گاهی اوقات این که مستصحب در زمان یقین موضوع حکم شرعی نبوده است و در زمان شک موضوع حکم شرعی هست، در تعدد اینها دخیل است. یعنی عرف، عدم ازلی را، اینکه می گوییم مستند به شارع این جوری، عدم ازلی عدم غیر موضوع لحکم الشارع است و عدم نعتی عدم موضوع لحکم شارع است. یعنی می تواند موضوع حکم شارع باشد. این که می خواهیم بگوییم مستند را، من تعبیر مستند، این باعث می شود که تعدد عرفی را روشن تر کند. یعنی اینکه عدم ازلی، عدم غیر موضوع حکم شرعی است، و عدم نعتی که در زمان شک عدم هست موضوع حکم شرعی است، این در نظر عرف باعث می شود که اینها را متعدد در نظر بگیریم.

سؤال:...

پاسخ: این توضیح همان اشکال حاج آقا است.

سؤال:..

پاسخ: دو تا اشکال دارند. یکی اینکه سالبه به انتفاع موضوع، قضیه عرفی نیست یقین سابق ما نداریم. اگر هم باشد یقین سابق و شک لاحق دو تا است. عقلا سالبه به انتفاع موضوع و سالبه به انتفاع محمول یکی است ولی عرفا دو جور محمول تلقی می شود.

سؤآل:...

پاسخ: دو شیء حساب می شود. یعنی استصحاب باید شیء مشکوک عین متیقن باشد. این توضیح مطلب ایشان است که چطور عرف متیقن سابق را و مشکوک را متعدد می بیند. عرض من این هست، چون متیقن سابق، موضوع حکم شرعی نیست، نه حکم شرعی است و نه موضوع حکم شرعی. متیقن لاحق، یا موضوع حکم شرعی است، یعنی مشکوک. مشکوک ما یا موضوع حکم شرعی است یا خود حکم شرعی است.

سؤال:.. تعدد محمولی پیدا می کند یا تعدد موضوعی

پاسخ: ما استصحاب چیز را گاهی اوقات به اعتبار عدم وجود را استصحاب می کنیم و گاهی اوقات عدم قرشیه را. هر یک از اینها که باشد بحث این است که ما می خواهیم بگوییم که عدم ازلی با عدم محمولی عرفا متعدد است. چه شده است که عرفا متعدد شده است؟ یکی از نکات تعدد عرفی اش، این است که به خصوص این دخالت در بحث ما دارد، آن این است که عدم ازلی، چه در ناحیه موضوع حکم شرعی باشد و چه در ناحیه خود حکم شرعی باشد، عدم ازلی به حکم شرع ربطی ندارد. نه موضوع حکم شرع است و نه خود حکم شرع. ولی عدمی که ما شک داریم که در مرحله شک هست، یا عدم موضوع حکم شرعی است یا عدم خود حکم شرعی است. و خود همین تفاوت ها باعث می شود که اینها را عرفا متعدد کنند. اینجا با توجه به این توضیحی که دادم، یک مقداری از بحث های آینده، این بحث استصحاب به لحاظ حالت صغر، بحثش تمام است. تقریب دوم این است که استصحاب عدم تکلیف قبل از شریعت می کنیم. خب این،

سؤال:...

پاسخ: حالا بگوییم برائت اصلیه

خب این یک سری اشکالاتی که این استصحاب دارد شبیه همان استصحاب صغر هست من جمله همین اشکالی که اینجا مطرح شد، آن این است که استصحاب قبل از شریعت، استصحاب عدم ازلی است، ما استصحاب عدم نعتی را می خواهیم اثبات کنیم. شبیه همان استصحاب عدم نعتی و اینها دوباره اینجا زنده می شود با همان تقریباتی که به خصوص تقریباتی که اخیر کردید، روشن می شود که این استصحاب، استصحاب ناتمامی است.

سؤال:... فقط اشکال آخر را پذیرفتید؟

پاسخ: ما در واقع از این اشکالات فقط اشکال آخر را پذیرفتیم. اشکال اینکه موضوع عرفا متعدد است، حالا یا محمول، به تعبیر دقیق تر، این است که اینجا عرف عدم تکلیف در زمان صغر را با عدم تکلیف در زمان کبر، دو عدم می داند. عین همین در استصحاب ما قبل شریعت هم هست. عدم تکلیف قبل از شریعت با عدم تکلیف بعد از شریعت متفاوت و روشن تر است. اینجا بحث عدم ازلی و همه آن بحث، این دقیقا همان بحث استصحاب عدم ازلی است که اینجا جاری است. این جا دو تا اشکال دیگر مطرح است، در مورد استصحاب ما قبل شریعت یک اشکال مرحوم آقای نائینی مطرح کرده است و یک اشکال را مرحوم آقای خوئی مطرح کرده است. من اشکال مرحوم آقای خوئی را حذف می کنم ولی اشکال اقای خوئی را که اینجا گفته اند که استصحاب عدم جعل در مقام مثبت هست و امثال اینها، آن را ملاحظه فرمایید فردا در مورد آن صحبت می کنیم.

این اشکال چهارم را ملاحظه بفرمایید، تقریب آخر این بحث هم تقریب خیلی مهمی نیست. عمده همین اشکال هست. حالا من محصل اشکال را عرض کنم. مرحوم نائینی می گوید که استصحاب عدم جعل، مثبت است. ایشان می گوید که ما یک مقام جعل داریم و یک مقام مجعول داریم. استصحاب حتما باید نسبت به مقام مجعول باشد. نسبت به مقام جعل، جعل اثر ندارد. آن که موضوع حکم عقل هست مجعول است. و بخواهیم ما با جعل، استصحاب جعل، وجودا و عدما، عدم وجود مجعول یا وجود مجعول را بخواهیم اثبات کنیم مثبت است. این حالا اصل تقریب و پاسخش و اینها را توضیحش انشاء الله فردا. این بحث استصحاب هم انشاءالله فردا تمام شود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد